



پویش ۲ داستان را بگو: داستان ۵



تدبیر

روای: آقای دکتر حمیدرضا بهرامی - متخصص طب چینی و سوزنی و عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی مشهد

تصمیم‌گیری مناسب در حوزه سلامت و آموزش علوم پزشکی در شرایط بحران به‌ویژه جنگ بسیار حساس است.

شنبه ساعت ۹ صبح بود. اتفاقاً امروز از سر صبحی کلینیک غُلغُلَه بود. دستیاران کم تجربه ام، که تازه از اول اسفند دوره بالینی شون شروع شده بود در کلینیک حاضر بودند و دستیارای قدیمی هم که واقعا به حدی از تجربه و دانش بالینی رسیده بودن که قادر به کنترل غالب بیماران بودن، به دلیل امتحان جامع تعطیل بودن. همه اینا دست به دست هم داده بود که سرم واقعا شلوغ بشه، چرا که از یه طرف باید بیمارا رو مدیریت می‌کردم و از طرف دیگه دستیارای جدید رو با آموزش های ضروری آماده مدیریت مراجعین می‌کردم.

در همین میان، تلفن همراه صدای دریافت یه پیامکو داد، یه حسی درونم غلیان کرد که درست پرتم کرد به ۲۲ سال قبل. در تیرماه سال ۸۲ در کرمان اجلاس معاونین توسعه دانشگاههای علوم پزشکی کشور بود و من به جانشینی دکتر حاجی زاده در اون اجلاس شرکت کرده بودم. زمان مراسم اختتامیه اجلاس در سالنی که تا اون لحظه با استفاده از یک فناوری، دستگاههای تلفن همراه شرکت‌کننده ها خارج از سرویس شده بودند، دقیقاً در لحظه‌ای که دکتر پزشکیان -وزیر وقت- در حال صحبت و تبیین راهبردهای وزارتخونه بود، ناگهان در کمال تعجب موبایلم زنگ خورد، یه حسی ته دلم مثل آشوب و تشویش شعله ور شد. با سرعت خودمو پرت کردم بیرون سالن که جواب تلفن ناشناسو بدم. دکتر زارع دوست خانوادگی خواهرم بود و می‌گفت پدر کوآرکتاسیون آئورت کرده و عمل لازم است، البته ما هم با تهران و دکتر ماندگاری هماهنگ کردیم و هم با مشهد، دکتر نظافتی گفتن به محض آنژیوگرافی در هر لحظه شبانه روز عمل می‌کنه. الان ما چیکار کنیم بریم تهرون یا همین مشهد فرایند کار رو جلو ببریم؟ با لختی تامل و دلی مالامال از دلهره، گفتم مشهد.

حالا هم بعد ۲۲ سال، صدای پیامک تلفن، دقیقاً همون حس و حال داشت. دلمو شولات می‌کرد (دلشوره گرفتم)، و چه حس غریب و پر جوشیه این ناخودآگاهها!

از داخل اتاق معاینه رفتم اتاق پزشکان و پیامکو باز کردم: کاظم بود، نوشته بود، حمید جان تهرانو زدن! یک لحظه خشکم زد!

بعد از ۸ ماه، دوباره فضای مه آلود اجتماعی و تلاطمات ذهنی بهم حمله کردن. احساس کردم دوباره به برهوت ۲۲ سال قبل پرت شدم که آخر شبش که رسیدم مشهد، به جای رفتن به بیمارستان و اینکه سراغ احوالات پدر رو بگیرم، باید می‌رفتم خونه و کل خانواده رو برای فوت پدر مدیریت می‌کردم.

خبرهای تکمیلی، شایعه‌ی زدن محل جلسه‌ی شورای عالی دفاعی کشور و وضعیت نامعلوم اعضا شورا بود. بالاخره در نیمه شب خبر قطعی شد، رهبر انقلاب و تعدادی از فرماندهان ارشد نظامی به شهادت رسیده بودن.

بلافاصله کلیه سازمانها برای یک هفته تعطیل شدند. این بار برخلاف دفعات قبل حتی کلینیک‌های سرپایی در بیمارستانها هم تعطیل شدند و دستیاران، پزشکان و اساتید در درمانگاهها آف (تعطیل) گردیدند!!!

برایم تعجب انگیز بود. بُهتِ شرایط جنگی از یک طرف، خساراتی که ملت و کشور متحمل می‌گردیدند از طرف دیگر، ولی تعطیلی کلینیک‌های سرپایی و بلا تکلیفی بیماران که قوز بالا قوز مشکلات مردم می‌شد!

فردا با رئیس محترم بیمارستان تلفنی صحبت و درخواست فعال بودن کلینیک‌ها جهت رعایت حال بیماران دادم. ایشان با حضور بنده موافقت نمودند. علی‌رغم اینکه براساس دستورالعمل معاونت آموزشی برگرفته از هماهنگی‌های بالادستی، حضور دستیاران متوقف شده بود، این خود یه قدم مثبت بود.

بگذریم، تعطیلی یک هفته‌ای، همزمانی ماه مبارک رمضان و نزدیکی تعطیلات رسمی نوروز و تق و لق شدن کارها، آموزش ماه اول دستیاران جدید را عملاً عقیم و بالاخره خدمت‌رسانی هم علیرغم تلاش اساتید داوطلب و همکاران عزیز پرستار و منشی و کمکی‌لنگان لنگان به جلو رفت.

ولی یک دل مشغولی، هنوز که هنوز است، بعد از قریب گذشت ۲ ماه از آن تاریخ و ثلمه‌ای که کشور از ناحیه دشمن قسم خورده دیده، مرا رها ننموده است:

تعطیلی بیمارستان در بخش خدمات سرپایی (و نه اورژانس) مدلول تبهکاری دشمن و عدم اطمینان تصمیم‌سازان از تعهد آنان به قواعد بین‌المللی مبنی بر حفظ مصونیت بیمارستانها از تعرض و برنامه‌ای برای حفظ جان سرمایه‌های این کشور بود، یا عدم وجود عزم لازم برای تداوم ارائه خدمت و آموزش دستیاران منبعث از نگرانی‌های آن عزیزان و خانواده‌هایشان!

البته آنچه در این گذر به این مردم گذشته، چنان فاجعه‌ای در تمام ابعاد اجتماعی و اقتصادی بوده که پیشگفتِ خدشه‌ای خدمات، در مقابل آن پر کاهی است.

آسیب آموزش بالینی و عملی در بخشها و آزمایشگاهها به دستیاران و دانشجویان تمام مقاطع، و بزنگاه آسیب یعنی توقف چرخ پژوهش از دو ناحیه، یکی عدم دسترسی به اینترنتی که یگانه تکیه‌گاه اساتید برای به روزرسانی علم و ارتباط بین‌المللی با مراکز علمی دنیاست، و دیگری توقف دانشجویان مقاطع تحصیلات تکمیلی برای ادامه و تکمیل مراحل پژوهش و نشر نتایج تحقیقشان برای فراغت از تحصیلی - که امسال برای سومین بار تحت‌الشعاع رکود و ایستایی قرار می‌گرفت - بسیار کلافه‌کننده بود.

بگذریم، در یکی از گروههای گفتمان دانشگاهی مطلبی به اشتراک گذاشتم به نام نظام اطلاعاتی، به نظر، ما در کنترل و حفاظت اطلاعات حیاتی آنچنان ضعف یا عقب ماندگی تکنولوژیکی داریم، که برای کنترل این نقیصه بهترین راه قربانی کردن ارتباط و دسترسی اینترنتی است، وگرنه که دشمنان ما در هیچ بزنگاهی دست روی گلولی این مسیر ارتباطی نمی‌گذارند.

نمی‌دانم برای فرار از عواقب این گفتار و دنبال آدرس خانه امنِ ابوسفیان در فتح مکه گشتن، یک دفعه خرناسی بکشم و بگویم وای چه خواب عجیبی دیدم! خوب شد که این اتفاقات واقعی نبوده و خواب بودند! یا بزنم به در بی‌خیالی و برای حفظ جایگاه علم بگویم و اسفا.

پیام آموزشی:

تصمیم گیری در خصوص تعطیلی بیمارستان در بخش خدمات سرپایی (و نه اورژانس) در بحبوحه جنگ و کم رنگ شدن آموزش علوم پزشکی، نیازمند تدبیر همه جانبه است.



دریافت نظرات و پیشنهادات ارزشمند شما از طریق

<https://mums.porsline.ir/s/dastan5>